هنر و انتخابات

انتصابات در ایران از آن کارهای حیرت آوری است که به نام انتخابات انجام می شود و خواندن و شنیدن خبرهایش گاه به خنده‌ام می‌اندازد، گاه به کشیدنِ آهی از سرِ افسوس وامی‌داردم و گاه به پوزخندی. نگاه کنید که با وجود نزدیکی زمانِ پایانِ این نمایش کمدی تراژدی، هنوز بعضی‌ها مشغول چرتکه انداختن‌اند که آیا صرفه در آمدن و سرشاخ شدن است یا کنار نشستن و منتظر کلاهی از گوشهٔ این نمد ماندن! خط و نشان‌هایی که برای هم می‌کشند، (مثلاً) افشاگری‌هایی که می‌کنند، چنگ و دندان‌هایی که نشان می‌دهند، هدایایی که از کیسهٔ خلیفه (حق مردم) می بخشند، همه و همه را ببینید و بخوانید که خنده دار است؛ خنده‌ای تلخ. به خصوص که تقریباً همهٔ آقایان اولین و مهم‌ترین وظیفهٔ خود را به محض نشستن بر صندلی ریاست جمهوری، جمع آوری گشت‌های ارشاد می‌دانند. (گویی یادشان رفته که مسئولین و سرداران! چقدر در باب اهمیت این گشت‌ها و تأثیر مثبت آن‌ها در ارتقاء نظم و امنیت اجتماعی سخن پراکنی کرده‌اند و حتی مردم همیشه در صحنه را هم وادار به تعریف و تمجید از نقش این گشت‌ها در حفظ نوامیس از نگاه ناپاک اراذل و اوباش نمودند! چگونه به خود جرأت می‌دهند چنین اقدام ارزشمندی را حفظ نکنند؟!) همان قصهٔ تکراری!!! اگر احمدی نژاد قبل از آمدنش می‌گفت: «ما چه کار به لباس و موی مردم داریم؟» برای این بود که آن موقع، مدتی بود که گشت‌های گوناگون قبلی جمع شده بودند و او نمی‌توانست قصدِ جمع کردنشان را در مبارزات انتخاباتی‌اش عنوان کند. کاندیداهای این دوره باید روزی صدهزار بار به جان احمدی نژاد دعا کنند که امروز به مدد تلاش‌های شبانه روزی او، حرفی برای گفتن دارند. فکر کنید اگر گشت‌های ارشاد نبودند چه می شد؟ آقایان چه وعده‌هایی باید می‌دادند؟ نفت که بر سرِ سفره‌ها آمد! تورم که متوقف شد! سیب زمینی رایگان هم که به همه رسید! دیگر چه می‌مانَد؟! پس برمی‌گردیم بر سر موضوع گشت ارشاد که از بس مهم و حیاتی است موضوعاتی مثل دانشجویان زندانی، رهبران سندیکاهای زندانی، معلمان زندانی، وبلاگ نویسان زندانی، فعالان حقوق بشرِ زندانی، خبرنگارانِ زندانی، فعالان کمپین زنان زندانی، فیلم سازانِ زندانی، خودکشی‌های مشکوک (بخوانید قتلِ) زندانیانِ زندانی، پزشکانِ زندانی، دگراندیشانِ زندانی و اصولاً ملتِ زندانی را کم رنگ و بی اهمیت کرده است. اما از طرف دیگر، شخصیت‌های سیاسی، مذهبی، نظامی می‌گویند جمع آوری گشت ارشاد در حدود اختیارات رئیس جمهور نیست. باخره من که نفهمیدم با هشدارهای جورواجوری که کاندیداها در موردِ محدودهٔ قدرت رئیس جمهور آینده، از هر کس و ناکس می‌شنوند، رئیس جمهور چه کاره است و چه کارهایی را می‌تواند یا نمی‌تواند انجام دهد. مسلماً می‌تواند بدو بدو برود و زیر تابلوی "خلیج العربی" عکس یادگاری بگیرد؛ می‌تواند هولوکاست را نفی کند؛ می‌تواند در سازمان ملل متحد با هالهٔ نورش دنیا را میخکوب کند؛ می‌تواند در مقابل چشم جهانیان مضحکه شود؛ می تواند کشورهای دیگر را تهدید به نابودی کند و حمایت از تروریسم را سرلوحهٔ تمام وظایف خود قرار دهد و هر دولتی را که به او اعتراض کند و جوابش را بدهد متهم به دخالت در امور داخلی ایران کند؛ می‌تواند در سخنرانی هایش ادبیاتی را به کار بگیرد که مایهٔ شرمساری بیش از پیش ایران و ایرانی شود؛ و باز هم مسلماً خیلی کارهای دیگر را می‌تواند انجام دهد. یک نگاهِ حتی کوتاه و سرسری به کارنامهٔ محمود احمدی نژاد بیانگر همهٔ این توانستن هاست و آن‌ها که نمی‌تواند لابد مهم نبوده‌اند.

در میان این جنجال و هیاهو که – بیشتر به خاطر سرگرمی مردم و انحراف ذهن آن‌ها – به آن دامن می‌زنند، حرف های وزیر ارشاد هم جالب است که از هنرمندان می‌خواهد (دستور می‌دهد) تا چنین کنند و چنان نکنند. شاید من و بسیاری دیگر هم همین نظر را داشته باشیم اما حتماً دلایل ما با ایشان تفاوت دارد. کاندیداها می‌خواهند از ابزار تکراری و امتحان شدهٔ قبلی که جواب خوبی هم داده استفاده کنند؛ مثل جوانان، نوجوانان رأی اولی، هنرپیشه‌گان (در تمام زمینه‌ها). صفار هرندی (وزیر ارشاد) هم هیزمی به این تنور می‌اندازد که آتش رأی دهندگان تیزتر شود و از لج حکومتیان هم که شده، بگردند و ببینند هنرمندانشان به چه کسی مایل هستند و حتماً به پای صندوق‌های رأی بروند. همان ترفندی که در دوران کاندیداتوری خاتمی زدند. برای رژیم جمهوری اسلامی مهم نیست که مردم به چه کسی رأی بدهند، مهم حضور آن‌ها در حوزه‌های رأی گیری برای نمایش و دهن کجی به دنیاست. غافل از این که دست این عروسک‌های خیمه شب بازیِ هزار چهره، برای ملت رو شده و حنایشان دیگر رنگی ندارد. مردم اگر هم کاغذی در صندوقی بیاندازند دلایل متفاوت و البته خاصِ شرایطِ خودشان را دارند، نه که با آب نبات چوبی این و خروس قندیِ آن یکی فریب خورده باشند.

در تمام جوامع جهان، هنرمندان هم حق دارند در صورت تمایل از کاندیدای مورد نظر خود به طور علنی حمایت کنند. مبارزات انتخاباتی اوباما و هنرمندانِ مشهوری که از او پشتیبانی کردند (همان ها که در صورت دیدن کوچکترین

خطایی از دولت، اعتراض های گسترده می کنند) جدیدترین نمونه از این اتفاقات تکرای است. در ایرانِ امروز اما، این گونه نیست. رژیم جمهوری اسلامی به دست اندرکاران هنری هم، مثل دیگر قشرهای جامعه، نگاه ابزاری دارد. آیا در به وجود آمدن این گونه نگاه، تمامِ تقصیرها به گردن حکومت است؟

هنر و به طور کلی توانِ خلق اثری ماندگار که صدای رسای جامعه و باورهای مردمی در زمان و مکانِ خلاقیت است، نوعی برابری با خالق و به قول فروغ فرخزاد، حرکتِ ضدِ مرگ است. به همین دلیل هنرمندان راستین حتی قرن‌ها پس از نابودی جسمشان، همچنان زنده‌اند و از مرزهای جغرافیایی فراتر می‌روند و آثارشان نمایانگر چگونگی شرایطِ سیاسی اجتماعی زمان زیستن‌شان می‌شود. این گونه است که پیشینهٔ فرهنگی ملت‌ها را از هنرمندانشان می‌شناسند.

درمیان تمام هنرها آن‌ها که انفرادی است البته ماندگارتر است و امروزه شعرها و داستان‌ها و نقاشی‌ها و مجسمه‌های به جا مانده از گذشته‌های دور همچنان مورد پژوهش‌اند تا کوچک ترین ابهام را هم به مدد آن‌ها از چهرهٔ تاریخ بزدایند. هنر نمایش هم با آن که به صورت اجرای قابل دیدن منتقل نشده اما به کمکِ برخی نمایش نامه‌ها که مانده اند، توانسته مورد بررسی قرار گیرد.

تاتر یا بهتر بگویم هنرِ اعتراض تاریخچه‌ای کمابیش مشخص دارد. شاید به دلیل ماهیت انتقادی‌اش، بعضی از نمایش نامه‌ها گاهی تاریخ مصرف داشته باشند اما آن چه قاطعانه می‌توان گفت این است که هنرمندان عرصهٔ نمایش، از آغاز، اتفاقات جامعه و نحوهٔ حکومت را دستمایهٔ کار خود می‌کرده‌اند. حتی در استبدادهای صغیر و کبیر هم به چهره های شاخص هنر نمایش برخورد می‌کنیم که گاه صرحت بیانشان انسان اسیر در چنگال خفقان امروزی را به حیرت وامی‌دارد. در تاریخ نمایشِ ما هم این گونه اشخاص کم نبوده‌اند و آن چه از آن‌ها به جا مانده، بیانگر شناخت درست شان از چگونگی هنر نمایش است. اما امروزه و به همت جمهوری اسلامی، هنرمندان به چندین دسته در تمامی عرصه‌ها تقسیم شده‌اند. این دسته بندی‌ها در تمام طول تاریخ شاید به گونه‌ای دیگر، به خصوص در ادبیات، وجود داشته اما نه به این صورت که امروزه در ایران می‌بینیم.

آنان که با قلم سر و کار دارند – البته نه آن‌ها که در زمرهٔ مدیحه سرایانند – توانسته‌اند همچنان در خلوت خود با قلم و کاغذ و حتی عکس، به خلق آثاری مشغول باشند که گاه از طریق وبلاگ‌ها می‌خوانیم و می‌بینیم و گاه در کمدها و پستوها به امید روزی که بتوانند عرضه شوند خاک می‌خورند. اما در عرصهٔ هنرهایی که اجرایشان مستقیما به حضورِ رو در روی مخاطب نیازمند است (موسیقی و نمایش)، این گونه نیست. به همین دلیل در این قشر از جامعهٔ هنری شکل‌های متفاوتی به وجود آمده است؛ مثلاً نگاه کنید به پیدایش موسیقی زیرزمینی در ایران که در مورد تاتر هم گاه و بی گاه چنین اتفاقی در گوشه و کنار افتاد اما باز هم به همان دلیل نیاز به تماشاگر، مقولهٔ تاتر زیرزمینی به رشدی مشابه موسیقی زیرزمینی نرسید.

مافیای هنرهای نمایشی (تاتر،سینما و دیگر وابستگانشان مثل رادیو و دوبلاژ) در رژیم جمهوری اسلامی آنچنان گسترده و پیچیده است که بیان چگونگی آن زمان زیادی را می‌طلبد اما مختصر کلامی در این مورد شاید به ما دربارهٔ درک دیگرگونه از سخنان وزیر ارشاد و دستورات ارشادی ایشان کمک کند.

صدا و سیما سیستم ادارهٔ خاص خودش را دارد. رؤسای گروه‌هایی که همگی متعهد به اسلام و جمهوری اسلامی هستند و از هیچ کس هیچ رشوه‌ای برای تصویب طرح‌های خرد و کلانشان نمی‌پذیرند. فقط می‌توانید به آن‌ها یک جلد کتاب (ترجیحاًقرآن) هدیه بدهید و البته میزان طولانی یا کوتاه شدن زمان تصویب طرح و مقدار بودجهٔ آن بستگی مستقیم به میزانِ نفیس بودنِ چاپ این کتاب و تعدادِ سکه‌های طلا دارد که در پشت جلد آن چسبیده باشد و باز هم البته که بعد از تصویب طرح، می‌باید هدیه‌های دیگر را جهت تقدیم به دیگران (از منشی دفتر رئیس تا مسئولین و بعضی کارکنان حسابداری) آماده داشته باشید. به همین دلیل سیما فیلم در کنار صدا و سیما به وجود می‌آید (مثل بنیاد فارابی در کنار امور سینمایی ارشاد) که مانند انگشت ششم، زائده‌ای است بی فایده برای عام و علت وجودی‌اش تنها بررسی طرح‌های بزرگتر و پروژه‌های کلان و قاعدتاً با بودجه‌ها و به دنبال آن با هدیه‌های کلان تر است. شاید باور نکنید که در حال حاضر مثلاً برای ساخت یک سریال مذهبی یا جنگی از نوع امام علی و...، سیما فیلم بودجه‌ای به میزان دقیقه‌ای از حداقل چهار تا هشت میلیون تومان را پرداخت می‌کند. این معادله، مجهول ندارد. حداقل سیزده قسمت یک ساعته (بعضی از سریال‌ها بیش از سیزده قسمت هستند) ضرب در شصت (دقیقه) ضرب در دست کم چهار میلیون. تولید فیلم‌های سینمایی فرمایشی را هم به وظایف سیما فیلم اضافه کنید و این که در مقابل تصویب بودجه های هنگفت، حتماً و حتماً درصدی از این بودجه هم (به جز آن هدیهٔ اولی) باید به تصویب کنندگان برسد. از صدا و

سیما که بگذریم قدرتمندترین مراکز هنری: معاونت سینمایی وزارت ارشاد، معاونت هنری وزارت ارشاد(مرکز هنرهای نمایشی برای نظارت بر کل فعالیت تاتری در سراسر کشور)، بنیاد سینمایی فارابی، مرکز سینمای دفاع مقدس (سپاه پاسداران)، سینمای بسیج، حوزهٔ هنری، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان، امور هنری و سینمایی ارتش، مرکز هنری نیروی انتظامی، جهاد دانشگاهی، و... هستند. خانهٔ سینما و خانهٔ هنرمندان هم گرچه رأساً تولید فیلم و تاتر نمی‌کنند اما به نوعی دیگر (نظارتی) در این مافیای عظیم سهیم هستند. اضافه بر آن چه شمردم، بسیاری از تعاونی‌های فیلم سازی و استودیوهای بزرگ دوبلاژ هم که وابستگی مستقیم به دولت دارند، نقش بازوهای فعال این اختاپوس هولناک را به عهده گرفته‌اند. مراکزی که نامشان آمد، ظاهراً اختلاف روش‌هایی با هم دارند اما در باطن همهٔ راه‌ها به یک جا ختم می‌شود. یک نسخه از قرارداد عوامل ساخت یک فیلم یا سریال، از نویسنده تا تدوینگر، به حراست‌های وزارت ارشاد، یا صدا و سیما یا مستقیماً به قسمتی در وزارت اطلاعات و امنیت می‌رود. تنها بعد از تأیید این قسمت‌ها (بسته به این که اثر مورد نظر در کدام مرکز تولید می‌شود) حضور شخص در آن پروژه قطعی است. از طرف دیگر کسانی هم در سینما و تاتر کشور با عناوین تهیه کننده، ناظر کیفی، بعضی از مسئولین انتخاب بازیگر، بعضی از مدیران تولید، فعالیت می‌کنند که وظیفه‌شان جدا سازی خودی از ناخودی، تعیین آیندهٔ حرفه‌ای افراد و نظارت و دخالت در جریان ساخت یک اثر است. نگاه کنید به رضا شریفی نیا که ظاهراً در اکثر فیلم‌ها با سمت بازیگر و مسئول انتخاب بازیگر حضور دارد و در واقع باند او باند مدافعان رژیم و خودی‌ها هستند و هر که در این باند نباشد محکوم به فنا است یا آن قدر کم رنگ می‌شود که اصلاً به حساب نیاید. تعاونی‌های فیلم سازی مثل هدایت فیلم (برادران شایسته)، سیران فیلم (اعتباریان) و چندین دفتر فیلم سازی که توسط برادران مدرسی – به دلیل خویشاوندی‌شان با بزرگان – اداره می‌شود، و تعاونی‌های دیگر که مورد حمایت مادی و معنوی جمهوری اسلامی هستند، چنان شرایطی را به کارگردان (از لحظهٔ انتخاب بازیگران و عوامل تا پایان تدوین فیلم) تحمیل می‌کنند که جزییاتش شما را به حیرت می‌اندازد و این به جز دخالت‌های کاملاً آشکار و تأسف بار در مورد فیلمنامه است. فقط به عنوان نمونه از فیلمی می‌گویم که نقش اول آن بر اساس بازی سعید پورصمیمی نوشته شد اما در سیران فیلم، کارگردان ناچار شد امین حیایی را برای ایفای نقش بپذیرد که اگر نپذیرد علاوه بر این که نمی‌تواند آن فیلم را بسازد، بلکه آیندهٔ هنری‌اش نیز به خطر می‌افتد. به کارگردانی که برای ساخت یک مجموعه برای نیروی انتظامی انتخاب شده بود، گفته شد که شما هر بازیگری که مورد تأیید باشد می‌خواهید بگویید، اگر دستمزدش بالا باشد، او را بازداشت می‌کنیم و شرط آزادی‌اش را بازی بدون دستمزد در این مجموعه قرار می‌دهیم! همین طور هم کسانی که از کارشان جلوگیری به عمل می‌آید، در صورت تمایل به ادامهٔ کار هنری، بعد از دادن تعهدهای آن‌چنانی، باید در یکی از فیلم‌ها یا مجموعه‌های تبلیغاتی بازی کنند.

یکی از بزرگترین و مجهزترین مراکز هنری! تهران که چند سال پیش در خیابان یوسف آباد راه اندازی شد، ساختمان سه طبقهٔ بسیار عریض و طویلی است به نام فروغ تابان. طبقهٔ اول آن استودیوی دوبلاژ است با بهترین امکانات. در پلاتوی این مرکز، مدت‌ها برنامهٔ مشهور صندلی داغ ضبط می‌شد. در طبقات دیگر، قسمت‌های سینمایی است که پیشرفته ترین دوربین‌ها و تجهیزات صدابرداری و صداگذاری دالبی را در اختیار دارد و این مرکز متعلق است به محمد ری شهری. بخش دوبلاژ فروغ تابان و استودیوی بزرگ قرن 21 (متعلق به آقای جعفری که قبلاً کارخانهٔ سنگ تراشی داشته و امروزه یکی از بزرگترین انحصار داران پخش dvd—cdهای مجاز در کشور است)، وواحد دوبلاژ صدا و سیما، واحد دوبلاژ وزارت ارشاد، دوبلاژ حوزهٔ هنری و... یکی از وظایفشان همان کار حراست ارشاد و صدا و سیما، در موردِ دوبلورها یا گویندگان فیلم است. با توجه به این که در ایران هیچ کانال تلویزیونی یا رادیویی شخصی وجود ندارد، شرایط هنرمندان رادیو را هم طبق آن چه گفته شد می‌توانید حدس بزنید.

از این مختصر که آمد، شاید بتوان تصویری هرچند کوتاه از فضای هنری ایران به دست آورد. هنرمندانِ قرار گرفته در این خفقان، راه‌هایی دارند کمتر از تعداد انگشتان یک دست؛ یا باید انواع و اقسام رقص‌های مدرن و پست مدرن و کلاسیک و... را به خوبی بلد باشند و جهت باد را همیشه درست تشخیص بدهند تا بتوانند قسط های خرید خانه و ماشین و هزینهٔ تحصیل فرزندانشان در خارج از کشور را پرداخت کنند، یا موش موشکی باشند که آهسته می‌رود و آهسته می‌آید تا مبادا گربه شاخش بزند، یا چکشی به دست بگیرند که با آن بشود گاهی به نعل زد و گاهی به میخ، یا تن به انزوا و کناره نشینی بدهند که در انتخاب تمام این راه‌ها حداقلِ خوش بینیِ موجود این است که جانشان حفظ می‌شود. در این آشفته بازار، آن‌ها که در دستهٔ اول جای دارند گاه تا مرزهای خیانت به زبان و فرهنگ آب و خاکشان بی پروا می‌تازند و گاه با استفاده از تخصص و شهرت و اعتبارشان سعی در تحمیق مردم دارند.

آیا باز هم باید تصور کنیم که هنرمندانِ درونِ کشور (با تمامِ احترامی که برای بسیاری از آن‌ها که با تلاشی توان فرسا به فعالیت هنری‌شان – هرچند به سختی – ادامه می‌دهند قائلم) استقلال رأی دارند؟ آن‌ها که برای کاندیداهای دوره‌های قبل، از قبیل خاتمی و رفسنجانی، فیلم‌های تبلیغاتی ساختند، مگر به جز دست نشانده‌های رده اول رژیم بودند؟ فراموش نمی‌کنم که در گرماگرم فعالیت‌های کمپین زنان، در روزنامه‌ای خواندم که دو تن از مشهورترین چهره های سینمایی ایران به پخش برگه‌های جمع آوری امضا، در بین مردم پرداختند، اما بلافاصله از این کارشان جلوگیری شد و دیگر هرگز هیچ کلامی نه تنها از این خانم و آقای هنرمند! بلکه از هیچ هنرمند دیگری در برابر تمام ستم‌هایی که فعالان کمپین زنان دیدند، شنیده و خوانده نشد. آیا هنرمندان ایران در تمام چهار سال گذشته از کنار فجایعی که هر روز، در هر گوشهٔ کشورشان اتفاق افتاد، با چشم و گوش بسته نگذشتند؟ آیا سی سال خاموشی پیشه نکردند؟ آیا در مقابل لطمه هایی که به بدنهٔ جامعه، یعنی فرهنگ آن زدند، شرمنده نیستند؟ هرکسی در مقابل ستمِ حکومتیان به نوعی فریاد زد اما... آیا وقت آن نرسیده که تفاوتی بین هنرمند و هنرپیشه قائل شویم؟

هنرپیشه (که در ایران به اشتباه، فقط به بازیگران گفته می‌شود) در تمام زمینه‌های هنری، فقط پیشه ور است و کاش می‌توانست مانند پیشه‌وران دیگر، دستِ کم شرافت شغلی و ارزش‌های شخصی‌اش را حفظ کند. اگر یک کفاش یا نانوا، با ستمِ کارفرما مواجه شود، کمترین کاری که می‌کند تعویضِ محل کار است اما آیا پیشه‌وران هنریِ ما، با این صاحب کاران که بخشی از آن‌ها را شمردم، توانِ چنین کاری را دارند؟ اصولاً آیا کسانی که در میان ملت، با پوشیدنِ لباسِ پر ارزش هنر به شهرت و اعتبار می‌رسند، حق دارند به این اعتبار خیانت کنند؟ آن‌ها که قدرت اعتراض در مقابل ظلم را ندارند، حداقل باید سکوت کنند. چگونه به خود اجازه می‌دهند از عاملان ظلم حمایت کنند؟ مگر می توانند در مقابل بیدادِ حاکم بر جامعه، اعتراض کنند؟ چه فرق دارد کاندیدای ریاست جمهوری اسلامی ایران (پس از تأیید شورای نگهبان) چه کسی باشد؟ با عبا و عمامه یا بدون آن، با کاپشن و ژست‌های مردمی یا با کت و شلوار و سخنان شبه روشنفکری. آن چه قطعی است اعتقاد و الزام آن‌ها به ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی است. نگاهی دقیق به این قانون اساسی، تکلیف همه را روشن می‌کند. هنرپیشه‌گان، شرایطِ دیگری برای هنرمند خوانده شدن باید داشته باشند. در حالی که مطمئنم فیلم‌های تبلیغاتی کاندیداها از هم اکنون ساخته شده و آمادهٔ نمایش است.

این گونه است که بسیاری از مخالفانِ رژیمِ ملایان هم همان حرف وزیر ارشاد را (بدون تحکم موجود در لحنِ ایشان) می‌گویند که: دست اندرکاران هنری در ماجراهای انتخابات (بخوانید انتصابات) دخالت نکنند.

معصومه تقی‌پور